

فرهنگ فرهنگستان: نوشته‌ای از صادق هدایت

۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۷



صادق هدایت -

آذر بهرامیان- از همان ابتدا که فرهنگستان زبان فارسی شروع به کار کرد تا امروز که بسیاری از واژه‌های مصوب آن را استفاده می‌کنیم، همواره نظرهای مختلفی درباره‌ی واژه‌های مصوب فرهنگستان وجود داشته است. یکی از راه‌هایی که می‌تواند نشان دهد که عملکرد فرهنگستان در هر دوره چگونه بوده است این است که نظرات افراد مختلف در آن دوره را مجدداً بررسی کنیم و آن‌ها را با زبانی که امروز (پس از گذشت چند دهه) به آن سخن می‌گوییم مقایسه کنیم تا ببینیم که فرهنگستان در هر دوره چه میزان در گسترش واژه‌های خود موفق بوده است.

متن زیر نوشته‌ای از صادق هدایت، داستان‌نویس بزرگ معاصر، است که درباره‌ی واژه‌های مصوب فرهنگستان اظهار نظر کرده است. داوری را به شما می‌سپاریم. یقیناً آیندگان نیز درباره‌ی عملکرد ما به همین شکل داوری خواهند کرد. هفتمین مجموعه لغات «فرهنگستان ایران» شامل تمام لغاتی که از بدو پیدایش تا پایان ۱۳۱۹ در فرهنگستان پذیرفته شده، بنا به عادت دیرینه در سر موقع زینت افزای عالم مطبوعات گردید.

در مقدمه نام سی تن از کارمندان فرهنگستان که از سر چشمه حیوان آب زندگی نوش جان فرموده اند، بتقلید چهل تن «بی‌مرگان» اعضای آکادمی فرانسه دیده میشود.

این کارمندان برجسته و پیوسته عبارتند از علماء، فضلاء، فلاسفه، متصوفین، دانشمندان، نویسندگان و شعرای نامدار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار پرورش افکار، اعظم رجال، محققین عالیمقدار و متخصصین زبانهای زنده و مرده و نیمه جان. سپس کمیسیونهای فرهنگستان و کارمندان وابسته آن که هر یک بنوبه خود از نوادر زمان هستند معرفی میگردند. فرهنگ فرهنگستان که بجنگ دیکسیونر آکادمی فرانسه رفته، رویهمرفته دارای ۱۳۰ صفحه میباشد که کمابیش در ۸۹ صفحه واژه‌های نو در مقابل لغات فرانسه توضیح داده شده، هشت صفحه مخصوص مرادف‌های ترکیبات عربی است و در بقیه آن همان لغات بترتیب واژه‌های قدیم نقل و تکرار گردیده است.

سپاسگزاری از علماء و فضلاء عالیمقام فرهنگستان که از نظر لطف و مرحمت، وقت گرانبهای خود را صرف چنین اصلاح اساسی نموده و کمر همت و مجاهدت بر میان بسته اند تا روح تازه‌ای بکالبد ناتوان علوم و ادبیات و فرهنگ و زبان فارسی

بدمند بر کافه فارسی زبانان لازم و واجب است .

از دست و زبان که برآید، کز عهده شکرشان بدر آید !

حقیر فقیر که در فنون زبان شناسی شوق وافری دارد، این کتاب مستطاب را با ولع و ذوق سرشار از لحاظ خود گذرانید و از این دریای بیکران علم و معرفت غنائم بسیار بر گرفت و هر چند دخالت درین امور را برای خود فضولی میدانند و درین باب قطعاً کارمندان برجسته فرهنگستان هم دردل خود با من هم عقیده می باشند، اما فقط برای آنکه هم میهنان گرامی را بارزش این گنجینه قلیل الکمیت کثیر الکفایت متوجه نماید، مشتى از آن خرمن دانش بر گرفته و با جند نکته کوچک که بنظر آورد در این صفحات بمعرض استفاده عموم میگذارد :

زیر عنوان کتاب با خط درشت: « واژه های نو » قید شده است، اگر چه لغت « واژه » ظاهراً جدید بنظر می آید، لکن در لغات این مجموعه یاف نمیشود، احتمال میرود که چون این لغت اتفاقاً از لحاظ ریشه شناسی کامل درست بوده آنرا شایسته ذکر درین مجموعه ندانسته و از میان لغات نوین تبعید کرده باشند .

« آب باز = غواص » . گر چه عموماً بغلط این لغت را شناگر مینامیدند و در زبان عوام فقط بچه آب بازی میکند، لکن از لحاظ تشویق خردسالان بفن شناگری، اتخاذ آن بسیار مفید میباشد .
« آبرفت = ته نشست آب رودخانه » هرگز نباید تصور کنند که کوسه و ریش پهن است، هر چند ظاهراً آبرفت ته نشست از خودش باقی نمیگذارد .

« آبریز = سرازیری هائیکه آب آنها برود میرسد » . در برهان بمعنی WC . و ابریق آمده است و البته مناسب آن آشکار است: زیرا مکان اول دارای سرازیری است و لوله ابریق را هم در همان مکان سرازیر میگیرند .

« آشفشان » این حقیر تصور نمود که در مقابل « آشفشان » مثلاً باید مقصود چاه آرتزین باشد. ولی در معنی آن نوشته:
« سوراخهائی که آب گرم از آن رانده میشود »: درین صورت باید مقصود آبکش باشد. اما معلوم شد لغت اخیر در گیاه شناسی معنی تازه ای بخود گرفته! بنا بر این سر آبکش مطبخ بی کلاه میماند. لذا این حقیر لغت رشتی کرتی خاله و یا اصفهانی سماق پالان و یا شیرازی ترش پالا را برای آبکش مطبخ پیشنهاد می کند !
« آبیار = میراب » البته فضلالی محترم فرهنگستان متوجه بوده اند که میراب فارسی سره است، چنانکه واژه «میرابی» را از قلم نینداخته اند، ولی مقصود کومکی بشعرا بوده تا بتوانند آبیار و آتش بیار و دانشیار را قافیه بیاورند .
« آسه = محور » در برهان بمعنی کشت و زراعت و داروئی هم آمده که آنرا اصل السوس خوانند. بدیهی است علمای عالیمقدار از معنی دوم این لغت استفاده کرده اند .

« آشکوب = هر طبقه از ساختمان - هر طبقه از زمین » در زبان پهلوی لغت اشکوپ بمعنی سقف - طاق و بالکن (ایوانچه) آمده است. لکن از لحاظ توسعه زبان سزاوار است که معنی طبقات آسمان خراشهای زیرزمینی را بخود بگیرد !
« آلگون = آلگو »: مانند شتر و شتر گلو .

« آلودگی = آلودن و آلوده » بی آنکه وجه تسمیه و یا لغت اجنبی سابق آنرا توضیح بدهند، مرادف فرانسه آن برای استفاده نو آموزان این زبان افزوده میشود .

« آورتا Aorte = » گویا ریشه این لغت از زبان بین المللی volkpük: گرفته شده است .

« آویزه = آپاندیس » در لغت بمعنی گوشواره آمده است و بهتر بود آپاندیس که گوشواره شکم استشکمواره نامیده شود .

« آتلس = استخوان اطلس » در اینصورت مخمل را که بمعنی استخوان مخمل است از قلم انداخته اند !

« استخوان شب پره ای » کلمه فرانسه مرکب از لغات: کنج و مانند است شاید بمانسبت اینکه خفاش گوشه نشین است باین

اسم ملقب گردیده .

« استخوان لامی Hyoide » چون فارسی سره نعل را نیافته اند ناچار این استخوان باین اسم نامیده اند اگر چه نون بنعل شبیه تر است تا لام. اما گویا ترسیده اند که مبادا با نان استخوان دار اشتباه بشود .

« انگل = طفیلی » در برهان لغت انگلیون بمعنی انجیل آمده احتمال میرود این کتاب را طفیلی تورات فرض کرده باشند. بنا بر این انگلوساکسن هم یعنی کسانیکه انگل ساکسونها شده اند یا انگل ساک سونها مانند شاه سونها .

« بادسنج = میزان الریاح » چنانچه سعدی درباره « حاتم » فرموده :

که چند از مقالات آن باد سنج، که نه ملک دارد نه فرمان نه گنج

« باشگاه = کلوب » در هیچ جا این لغت پیدا نشد، الا در جُنگ بسیار قدیمی که این شعر را به مرجمکی نهروانی نسبت داده بود :

شد کلوب و کافه و جائی و قبرستان کنون، باشگاه و داشگاه و شاشگاه و لاشگاه

« بالا رو = آسانسور » در صورتیکه پله و نردبان همین خاصیت را دارند. گویا در زمانیکه این لغت وضع شده هنوز آسانسورها پائین نمیرفته اند، بعلاوه این لغت فارسی است و مرکب از آسان و سراسر است یعنی باسانی سر میخورند .

« برهیختن = استخراج مواد مختلف از زمین ». در زبان پهلوی خنیدن و یا هونیدن باینمعنی آمده است. در برهان برهیختن

بمعنی بر کشیدن و ادبی کردن آمده، تصور نشود که اشتباه لپی است، زیرا فرهنگها آنرا دو لغت فرض کرده اند :

یکی هیختن و هنجیدن و آختن و آهیختن و آهنجیدن که بیرون کشیدن است و دیگری: فرهیختن و فرهاختن و فرهنجیدن و پرهیختن که بمعنی ادب کردن و فرهنگ میباشد. البته قایم شدن موادی در زیر زمین یکنوع بی ادبی شمرده میشود و آنها را بیرون میآورند تا ادب بشوند .

« بسامد = فرکانس » بامشتقات کم بسامد و میان بسامد و پر بسامد . گویا این لغت مرکب از بس و آمد است. چنانکه لغت «

پس رفت » نیز برای حرکت قهقرائی وضع شده است. واضح است که این لغات را توی قوطی هیچ عطاری نمیتوان پیدا کرد و

امیدواریم علمای جلیل القدر را بزور تیر و کمان (تیر و کمان = دکنگ) وادار نکرده باشند که چنین لغاتی اختراع بکنند و خودشان ذوق ابتکاری بخرج داده باشند. در هر صورت باین وسیله دست نویسندگان کتاب دساتیر را از لحاظ جعل لغت از پشت بسته اند .

« بس شماری = عمل ضرب » کلمه زدن نیز بمعنی ضرب انتخاب شده، لکن معلوم نیست کدام یک از آنها بمعنی دنبک زدن

و ضرب گرفتن است .

« بسیج = آماده شدن » در اصل بسیج است! البته اوقات دانشمندان محترم نه چنان گرانبهاست که بتوانند بغیر از برهان قاطع به

کتاب دیگری نیز مراجعه کنند .

« بن بست = کوچه هائی که راه دررو ندارد ». حیف که لغات آتش چرخان (یا آتش گردان) و آب دوات کن را برای مزید

فایده توضیح نداده اند .

« بیگانه خوار » Phagocyte = در صورتیکه واژه یاخته برای سلول انتخاب شده است، لذا فرانسه این لغت باید

Xenovore باشد .

« پایان نامه = تز » بر وزن شاهان نامه. کتاب معتبری است در باره ی پایان و او یکی از پهلوانان ناکام خانواده شکمپایان

است که با قوم پا بر سران دست و پنجه نرم کرده است (باین دو لغت مراجعه شود .)

« پت = کرکهای ریز درهم تافته. » در لغت اسدی بتفوز بمعنی پک و پوز آمده (ص ۱۸۰) و بزبان لری پت بمعنی دماغ است و شخصی بنام اصغر پت پاره (بینی شکافته) مشهور بوده چنانکه از توضیح فرهنگستان بر میآید معلوم میشود دماغ او پشمالو بوده است .

« پرچم = اتامین » پس باید پیستیل را درفش نامید و در نتیجه درفش کاویانی مساوی است با پیستیل کاویانی .

« پرز = برجستگی » هر چند در اصطلاح عوام پرز بغلط بمعنی ذرات پشم است .

« پزشکی = طبیب » در اصل بزشک - بزچشک و بزچشک آمده و به ارمنی نیز بزشک است . البته علمای فقه اللغه فرهنگستان متوجه این اشتباه بوده اند، لکن نخواستند اند که بر خلاف رای نویسنده برهان لغتی وضع کرده باشند .

« پلیدی = Selle-Feces » در تعریف این لغت مبالغه شاعرانه بکار رفته است. بمصداق لاف از سخن چو در توان زد. اغلب در تعریف لغات طریق امساک مراعات گردیده و بمعنی فرانسه آن اکتفا شده است. گویا فضیلتی فرهنگستان از هم میهنان خود مأیوس بوده و لغات را برای بیگانگان شرح میدهند !

« پیشین = ثنایا » از اینقرار پسین طواحن خواهد بود .

« توفان = طوفان » البته توپان فارسی غلیظ تری میشود. گرچه بعضی از زبانشناسان بغلط این لغت را از طوف عربی مشت دانسته اند .

« جر = تراکهای زمین ». این لغت از افعال جر زدن و جر دادن گرفته شده چنانکه تاجر بمعنی کسی است که پارچه را تا میکند و جر میدهد .

« جنس = در اصطلاح علمی » Genre مرادف پهلوی این لغت سرده بمعنی جنس و سرگان بمعنی انواع مکرر آمده است. لکن از آنجائیکه بپای سلاست لغات دیگر فرهنگستان نمیرسیده از انتخاب آن صرف نظر فرموده اند .

« چرخه = Botation » چنانکه نظامی گوید :

از آن چرخه که گرداند زن پیر، قیاس چرخ گردون را همی گیر !

شاید تصور کنند که لغت چرخش مناسب تر باشد ولی لغت مصوبه اصلاح مهمی در لغت فرانسه دوچرخه بعمل آورده زیرا از این ببعده لغت Bicyclette باید Birotation نامیده شود .

« چرک = بجای Pli پذیرفته شده است. » بی مناسبت نبود که دیگر لغات از قبیل: پدر = Pere = و قهوه = Cafe = نیز شرح داده میشد تا چشم و گوش مردم باز بشود و سوادشان پیش بیاید .

« چینه = طبقه زمین ». در اینصورت چینه دان محلی است که طبقه زمین در آن است .

« خرد استخوان پا. » = Tarse = پس Humerus را هم « کلان استخوان دست » باید نامید .

« خون چکان = جراحاتی که آلوده بخون باشد ». از اینقرار قطره چکان جراحاتی است که آلوده بقطره باشد .

« دج = جامد » در برهان بمعنی هر چیز آمده که در آن دوشاب و شیر و عسل مالیده باشند و بر دست و پا بچسبد. پس بمعنی نوچ است، بنابراین تعریف صحیحی از کلمه « جامد » بدست آمد !

« دربند = کوچه های پهن و کوتاه ». از اینقرار: تجریش = کوچه های دراز و باریک .

« درماندگی = توقف در تجارت » پس معلوم میشود کسانی که درمانده هستند در معاملات تجارتي توقف کرده اند .

« درودگر = کسیکه اسباب و آلاتی از چوب میسازد و بعربی (نجار) گویند ». پس پالانگر هم یعنی کسیکه اسباب و آلاتی از کاه و چوب و گونی و چرم تعبیه میکند و بعربی (سراج) گویند. چنانکه نظامی گفته :

پالانگری بغایت خود، بهتر ز کلاه دوزی بد. این کلمه در فرهنگ فرهنگستان از قلم افتاده است .

« دور و روزگار » هر دو بمعنی عصر در زمین شناسی انتخاب شده است چون این موضوع در زمین شناسی خیلی مهم است، دو لغت برای آن وضع شده است و ما استدعای عاجزانه داریم که یک لغت دیگر هم هر چه زودتر برای آن اختراع کنند و گر نه اعصار زمین بهم خواهد خورد .

« دو راه = چراغ برقی که دارای دو سر مثبت و منفی است ». در اینصورت چهار راه چراغ برقی است که دارای چهار سر مثبت و منفی میباشد .

« رخساره = وضع عمومی آشکوبهای زمین ». چنانکه حافظ راجع بطبقات زمین میفرماید :

یارب بکه بتوان گفت این نکته که در عالم، رخساره بکس نمود آن شاهد هر جائی؟

« زایا » = Generateur = پس Createur را باید آفرینا نامید .

« زفره » = Mandibule = در صورتیکه در لفظ عوام سابقا شاخک میگفته اند و زفر در پهلوی به معنی پوزه و دهن جانوران است. البته مقصود فرهنگستان حشرات دهن گشاد بوده است و برای این حشرات ما لغت دهن دریدگان را پیشنهاد می کنیم .

« زناشوئی = نکاح » و در مقابل اصلاحی در لغات فرانسه نیز نموده ان و لغت Prison را که بمعنی زندان است در جلو آن اضافه کرده اند. معلوم میشود کسیکه این لغت را جلو کلمه زناشوئی گذاشته، شب قبل با زنش نزاع کرده بوده و خواسته است علی رغم کسانی که جوانانرا بزناشوئی تشویق میکنند ایشانرا باین حقیقت متوجه نماید .

« زینه = درجه » که لغت مذکر است بهمین مناسبت زنه‌های مدرج را زینب مینامند .

« ساز = آلت » البته افزار صدا دار باید باشد .

« سگساران = جانواری که سر آنها مانند سگ است. »

جل الخالق! لابد تن این جانوران هم شبیه گربه است. معلوم میشود کارمندان محترم فرهنگستان علاوه بر لغات من در آری جانوران خیالی هم میآفرینند. جزو برنامه شهر فرنگ شهر شگساران را نمایش میدادند. لکن در زبان پهلوی سگساران بمعنی Cynocephales آمده است .

« سوسن گرد = نام شهر خفاجیه در خوزستان » از کتاب حدود العالم نقل میشود که این شهر در قدیم بواسطه پارچه های سوزن زده خود مشهور بوده. ولی در کتاب شهرستانهای ایران شهر تألیف مار کوارت (فقره ۴۷) مینویسد: « شهرستان شوش و شوشتر را شوشندخت زن یزد گرد پسر شاپور، ساخت، چه او دختر ریش گلوته پادشاه یهودیان و مادر بهرام گور بود. » از این مطلب چنین بدست میاید که زن یزد گرد شاپوران سیاه بخت بوده و بوسیله سوزن زدن امرار معاش میکرد است و لغات سوسن و شوشن و Suzanne از سوزن مشتق شده است .

« سویه = میکروبی که میکروبهای دیگر از آن چدید آمده باشد. » از اینقرار ام المکروبات است. و از علمای عالیمقدار فرهنگستان استدعای عاجزانه داریم اکنون که بکشف چنین میکروبی خطرناکی موفق شده اند و شب شش گرفته اسم فارسی بکری رویش گذاشته اند از راه خدمت به بشریت هم شده هر چه زودتر در قلع و قمع این میکروب اقدام مجدانه بعمل آورند .

« سیاه پایه = قره غایه » گویا به ترکی سیاه سنگ معنی میدهد ولی از لحاظ مراعات قافیه برای کسانیکه نصاب فرهنگستان را خواهند سرود کلمه غایه را پایه ترجمه کرده اند .

« سینه = صدر » Siliceux محتمل است قبل از پیدایش امراض سینه فرانسویان این عضو بدن را با احجار سیلیسی اشتباه میکردند .

« شکست = در معنی دوم انکسار » نوشته شده، گویا اسم خاص باشد و بدلائلی بهتر بود انکسار زاده ترجمه میشد .

« فروخته = خریده (بر حسب آنکه چگونه بکار رود) » برای استعمال این لغت ازین بیعد باید قبلا از علمای فرهنگستان مشورت کنند و پروانه ویژه بدست بیاورند .

« قرنطین قرانطینیه » البته در ترجمه نکردن این لغت به چله حکمتی است که عقل قاصر ما پی نمیبرد .

« کاو » Concave = لذا و کس Convexe = میباشد .

« کرانه = ساحل دریا و کناره = ساحل بطور کلی » تشخیص بسیار زیر کانه ای است! زیرا لغت شناسان تا کنون بغلط گمان میکردند که کنار و کرانه مانند ژرف و ژرف = پهریز و پرهیز - مرگ و مغز مقلوب یکدیگرند و بفارسی ساحل دریا بار میباشد خوشبختانه این اشتباه مرتفع گردید .

« کلید = مفتاح » جای آنرا داشت که در اینصورت لغات: خر = حمار و درخت = شجر را نیز توضیح میدادند .

« کوه زا » طبق تعریف لغت: «بچه زا»، معلوم میشود کوه های عیاشی هستند که کوه تولید مثل میکنند .

« کوی = کوچه هائی که پهنای آنها از شش تا ۱۲ متر است ». معلوم میشود که چون در عصر جدید کوچه بحد بلوغ رسیده علامت تصغیر را دیگر از جلوی آن برداشته اند .

« گردنا = استخوان مکعبی سر زانو ». در این صورت باید مکعبنا نامیده شود .

« گویا = منطق » پس لال = فلسفه .

« لگن = خاصره » ولی ضمن تعریف لغت میانین این هر دو کلمه را هم آورده اند. برای رفع اشتباه بهتر بود آفتابه را هم بمعنی ستون فقرات انتخاب میفرمودند .

« مادگی = Pistil » این لغت در زبان پهلوی دارای معانی بسیار دقیق میباشد و ماه بمعنی پایه - بن - سرچشمه و بنیاد آمده است که هیچکدام با این معنی مناسب نیست. شاید از آنجائیکه پیستیل شبیه مادگی لباس بوده باین اسم مفتخر گردیده است .

« مازیار = جاج علینقی » پس از این بعد هر کس حاجی علینقی نامیده میشده بنا بفرمان جهان مطاع فرهنگستان خود بخود اسمش مازیار خواهد شد .

« مغاکی = منسوب بقسمتهای بسیار عمیق دریا » مغ بفتح اول در لغت اوستائی بمعنی چاله ای بوده که برای تطهیر میکنند اند. فردوسی نیز بمعنی چاه آورده .

مغی ژرف پهناش کوتاه بود، بر او بر گذشتن دژ آگاه بود .

البته مقصود فردوسی چاله های زیر دریائی بسیار عمیق بوده است .

« مین = دستگاهی که زیر کشتیها برای شکستن آنها گذاشته میشود ». افشای این حقیقت بضرر کمپانی های کشتی رانی مسافری تمام خواهد شد، زیرا از این بعد کسی جرأت نمیکند که بکشتی سوار شود. البته اینکار را از آن لحاظ میکنند که کشتیها زیاد عمر نکنند و گر نه کشتی حضرت نوح صحیح و سالم هنوز وجود داشت .

« ناشکوف = میوه خشک باز نشونده » پس تا کنون کسی مزه آنرا نچشیده است .

« ناو = کشتی جنگی » و ۱۳ کلمه از آن مشتق شده است. برای رفع نحوست خوب بود کلمه ناودان را که بمعنی قوطی مخصوص پیچیدن کشتی های جنگی است میافزودند .

« نای = قصبه الریه » مسعود سعد میگوید :

نالم ز دل چو نای من اندر حصار نای،

پستی گرفت همت من زین بلند جای !

معلوم میشود آنمرحوم ملتفت نبوده که در حصار قصبه الریه محبوس است .

« نر ماده = ذوجنبین » لغت Hermaqhrodite بمعنی خنثی است و در زبان پهلوی «وزوخته» گفته شده. یعنی نه نر و نه ماه ماده. البته فضلالی مودب برای آنکه باین جنس توهین نکرده باشند اختصار تلگرافی در وضع این لغت بکار برده اند که هم بمعنی نر و هم بمعنی ماده ماده باشد .

« نیش = دندانهای انیاب » چنانکه سعدی راجع بدنانهای انیاب عقرب میگوید :

نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش اینست .

« هسر = یخ لغزان » Verglas در لغت «بژ» همین معنی باهمین لغت فرانسه تکرار شده. در لغت فرس اسدی (ص ۱۳۴) هسر بمعنی یخ آمده و بژ در برهان بمعنی برف و دمه و برف خوره است. خوشبختانه امروزه کسانی هستند که با استعداد خداداد معنی حقیقی لغات را بفراست درمیابند !

« یاخته = سلول » با مشتقات پریاخته - تک یاخته و غیره ...

در برهان بمعنی بیرون کشیده (آخته؟) و حجره و خم کوچک و شبه و نظیر آمده است .مناسبت این لغت تخمی با سلول معلوم نشد. گویا مخترع آن از شیر سماور بشیر صحرای کربلا زده است یا شاید چون سلول در فرانسه بمعنی کلبه رهبانان و اطاق زندان آمده و یکی از معانی این لغت جعلی باب دندان فرهنگستان حجره و خمره بوده باین اسم مفتخر گردیده است .

این بود خلاصه ای از نظریات این حقیر. ولی نباید فراموش کرد که علاوه بر واژه های جدید، علمای فرهنگستان بسیار از لغات مهجور و فراموش شده فارسی را دوباره زنده نموده اند و خوشبختانه برای مزید فایده جلو اغلب آنها مرادف فرانسه آنرا هم افزوده اند و تا فرانسویان نیز لغات مهجور خودشان را بشناسند و گمراه نشوند. بعضی از آن لغات فرس قدیم هم از اینقرار است :

استخوان - اندازه - اندام - بیابان - تهران - جفت - جنین - جویدن - خوشه - دریافت - دریائی - دستگیری - دغلی - دفتر - دکتر - دندان - ریگ - زندگی - زنده - ساختگی - سرمایه - سنگ - سیخ - شن - صندوق - فروشنده - کار - کمر - لجن - ماسه - مدال - مرجان - مرده - مرگ - مفاصا - مو - میان - نانوا - نژاد و غیره :

در خاتمه باید تشکرات عاجزانه خود را تقدیم کارمندان محترم فرهنگستان بنمائیم که بوسیله اختراع لغات من در آری «ساخت فرهنگستان» زبان فارسی را از پرتگاه مرگ نجات داده و بسوی شاهراه ترقی و تعالی سوق داده اند. و ضمنا صاحب برهان قاطع و لاروس کوچک را نیز باید بدعای خیر یاد کنیم که گویا کتاب آنها از هر کتابی بیشتر طرف استفاده کارمندان محترم فرهنگستان قرار گرفته. امید است که کارمندان فرهنگستان از طریق امساک منحرف نشوند و هر سال عده معدودی از لغات برهان را مسخ نموده و به فارسی زبانان مرحمت فرمایند تا چنته بزودی خالی نشود، و در ضمن لغات و معانی اد بیات فارسی بتدریج رونق و اعتبار مخصوص بخود بگیرد .

از درگاه پروردگار موفقیت روز افزون کارمندان محترم فرهنگستان را خواستاریم و امیدواریم که همواره نگاه تمسخر آمیز آنها به ریش مردم دوخته و کیسه شان از زر آنها اندوخته باشد .

باش تا صبح دولتش بدمد، کاین هنوز از نتایج سحر است!